

مختار نامه عطار نیشابوری
باب چهارم: در ناز و یوسفانی معشوق

فهرست مطالب

- شماره ۱: کر خورشیدی چرخ برینت نرسد ۳
- شماره ۲: از درد تو ای ماه دل افروز آخر ۴
- شماره ۳: بر خاک دلت پای در آتش بودن ۵
- شماره ۴: گفتی که «ترا چو خاک کردانم پست ۶
- شماره ۵: پیوسته به آرزو ترا باید خواست ۷
- شماره ۶: در عشق تو جز بلا و غم ناید راست ۸
- شماره ۷: از بس که تو خود به خویشتن مینازی ۹
- شماره ۸: دل بی تو ز اختیار بر نخواهد خاست ۱۰
- شماره ۹: ای عشق رخت واقعه مثل من ۱۱

- شماره ۱۰: آن کس که ترا عزیزتر از جان دید
۱۲
- شماره ۱۱: گمرازه تو مرا کفر و اگر ایمان است
۱۳
- شماره ۱۲: تا چند مرا خوار و نجل خواهی داشت
۱۴
- شماره ۱۳: تا چند مرا سوخته خرمن نگری
۱۵
- شماره ۱۴: آن است همه آرزویم عمر دراز
۱۶
- شماره ۱۵: جانان! چو ز سر تا قدمت جمله نکوست
۱۷
- شماره ۱۶: ای مونس جان همه کس! در من خند
۱۸
- شماره ۱۷: سهل است اگر کار مرا سازد ہی
۱۹
- شماره ۱۸: بر خاک چو بادم ای دل افزای هنوز
۲۰
- شماره ۱۹: گفتم که اگر دل تو یک رنگ آید
۲۱

- شماره ۲۰: بی یاد تو من سر زبان را برنم
۲۲
- شماره ۲۱: گفتم: «زمیان جان شوم خاک درش
۲۳
- شماره ۲۲: یارب چه دم بود که دمساز نداد
۲۴
- شماره ۲۳: گفتم: «چو تنم ضعیف و لاغر باشد
۲۵
- شماره ۲۴: دوش آمد و داد دل سرستم داد
۲۶
- شماره ۲۵: گر جان خواهد از بن دندان بدهم
۲۷
- شماره ۲۶: از بس که بخورد خون من بیدادی
۲۸
- شماره ۲۷: تا از غم تب دلش به صد درد افتاد
۲۹
- شماره ۲۸: ماهی که دلم زوبه بلا افتادست
۳۰
- شماره ۲۹: ماهی که به قد سرور و انم آمد
۳۱

شماره ۳۰: دل در غم تو غرقه خون جگر است

شماره ۱: کر خورشیدی چرخ برینت نرسد

کر خورشیدی چرخ برینت نرسد	ور جمشیدی روی زمینت نرسد
گفتی که مراناز رسد بر همه کس	تا چند کنی ناز که اینت نرسد

شماره ۲: از درد تو ای مامد دل افروز آخر

از درد تو ای مامد دل افروز آخر شب چند آرم چو شمع باروز آخر
دل کرچه بسی بسوخت جز با تو نساخت ای بی معنی وفادآموز آخر

شماره ۳: بر خاک درت پای در آتش بودن

خوشتربودم کز دگری خوش بودن	بر خاک درت پای در آتش بودن
از چون تو سمن بری ستم کش بودن	گفتی: «ستم مکش!» خوشم میاید

شماره ۴: گفتی که «ترا چو خاک کردانم پست

تانیبه زلف دلکشم ناری دست	گفتی که «ترا چو خاک کردانم پست
تا کرد سر زلف تو کردم پیوست	حاکم مکن ای محار بادم کردان

شماره ۵: پیوسته به آرزو ترا باید خواست

تا از تو یک آرزو مرا باید راست	پیوسته به آرزو ترا باید خواست
زین کینه به جز دلم چه بر خواهد خواست	در کینه من نشتهای پیوسته

شماره ۷: در عشق تو جز بلا و غم ناید راست

شادی وصال بیش و کم ناید راست	در عشق تو جز بلا و غم ناید راست
عمرم بشد و آن تو هم ناید راست	کمتر باشد ز وعد های در همه عمر

شماره ۷: از بس که تو خود به خویشتن مینازی

از بس که تو خود به خویشتن مینازی	یک خط به عاشقی نیمه پروازی
با پشت خمیده، همچو چکی شده ام	تا بگوک چو چنک یک دمم بنوازی

شماره ۸: دل بی تو ز اختیار بر خواهد خاست

دل بی تو ز اختیار بر خواهد خاست	جان نیز ز پیش کار بر خواهد خاست
بر خاستهای غبار من می نشان	بنشین که غبار وار بر خواهد خاست

شماره ۹: ای عشق رخت واقعهٔ مشکل من

ای عشق رخت واقعهٔ مشکل من بی حاصلی از فراق تو حاصل من
از سگدلی تو دلم میوزد ای کاش بسوختی دلت بر دل من

شماره ۱۰: آن کس که ترا عزیزتر از جان دید

آن کس که ترا عزیزتر از جان دید

میستواند ترا کنون آسان دید

تو چشم منی گرت بنینم شاید

زان روی که چشم خویش را نتوان دید

شماره ۱۱: کز از تو مرا کفر و اگر ایمان است

کز از تو مرا کفر و اگر ایمان است	چون از توبه من رسد مرا یمن است
آن دوستی کز تو مراد جان است	کز نیست چنانکه بود صد چندان است

شماره ۱۲: تاچند مرا خوار و نخل خواهی داشت

تاچند مرا خوار و نخل خواهی داشت	دیوانه وز نجر کسل خواهی داشت
دلدار منی بیا و دل بامن دار	کربامن دلسوخته دل خواهی داشت

شماره ۱۳: تا چند مرا سوخته خر من نکری

تا چند مرا سوخته خر من نکری	وز دوستیت به کام دشمن نکری
تو نافه عاشقانی و رویم زر	آخر به زکات چشم در من نکری

شماره ۱۴: آن است همه آرزویم عمر دراز

آن است همه آرزویم عمر دراز تاپش از اجل بنیم ای شمع طراز
توتیغ کشیده از پسم میائی من جان بر کف پیش تو میآیم باز

شماره ۱۵: جانا! چوز سرتا قدمت جمله نکوست

جانا! چوز سرتا قدمت جمله نکوست	سرتا قدم جهان ترا دارم دوست
من بی تو همه مهر تو دارم در منفر	تو با من مهربان چه داری در پوست

شماره ۱۶: ای مونس جان همه کس! در من خند

خوش خوش چو گل از باد بهوس در من خند!	ای مونس جان همه کس! در من خند!
چون صبح بر آیی و یک نفس در من خند!	در خون گشتم هزار بگمیر از تو

شماره ۱۷: سهل است اگر کارمراسازدهی

سهل است اگر کارمراسازدهی	گاهم بنوازی و که آوازدهی
چون عاشق دل شکسته را دل بردی	چه کم شود از تو کردش بازدهی

شماره ۱۸: بر خاک چو بادم ای دل افزای هنوز

بر خاک چو بادم ای دل افزای هنوز	بر آتش و چشمم آب پالای هنوز
بر خاک نشسته بادیمای هنوز	آبم شد و آتش تو بر جای هنوز

شماره ۱۹: گفتیم کہ اگر دل تو یک رنگ آید

دبر کشیم کر چه ترانگ آید	گفتیم کہ اگر دل تو یک رنگ آید
دبر کشمت قباى من تنگ آید!	گفتی تو کہ در قباى من کی کنجی

شماره ۲۰: بی‌یاد تو من سرزبان را برنم

بی‌یاد تو من سرزبان را برنم	بر یاد تو جمله جهان را برنم
تو جان منی و من از آن می‌ترسم	کز بس که جهان کنی تو جان را برنم

شماره ۲۱: گفتم: «زمین جان شوم خاک درش

گفتم: «زمین جان شوم خاک درش	تابوک بود بر من مسکین گذرش»
او خود چو زناز چشم میکند باز	کی بر من دلوخته افتد نظرش

شماره ۲۲: یارب چه دمم بود که دمساز نداد

یارب چه دمم بود که دمساز نداد	دل برد و دمم داد و دلم باز نداد
گفتم که مرا یک نفس آواز دهد	جانم شد و آن سگتر آواز نداد

شماره ۲۳: کفتم: «چو تنم ضعیف ولاغرباشد

کفتم: «چو تنم ضعیف ولاغرباشد	دل «برت از سنگ قویتر باشد»
کفتا: «بی شک چو من به میزان کشت	ز ریش دهی چو سنگ «بر باشد»

شماره ۲۴: دوش آمد و داد دل سرمستم داد

دوش آمد و داد دل سرمستم داد	یک عثوه نداد و بوسه پیوستم داد
پس دستم داد تا بوسم دستش	این کار نکونکر که چون دستم داد

شماره ۲۵: کر جان خواهد از بن دندان بدهم

کر جان خواهد از بن دندان بدهم جان خود چه بود هزار چندان بدهم
دل میخواست تا به بر من آید آری شاید، دل چه بود جان بدهم

شماره ۲۶: از بس که بخورد خون من بیدادی

از بس که بخورد خون من بیدادی	بیار شدم نکرد از من بیدادی
آنگاه به دست من چه بودی بادی	گر خون دلم بر جگرش افتادی

شماره ۲۷: تاز غم تب دلش به صد در افتاد

تاز غم تب دلش به صد در افتاد شد ز درخ و بر رخ او کرد افتاد
گفتم که چه بود کافایت شد زرد گفتا مگر آفتاب بر زرد افتاد

شماره ۲۸: ماهی که دلم زوبه بلا افتادست

ماهی که دلم زوبه بلا افتادست	در رنجوری به صد غنا افتادست
بر بستر ناتوانی افتاد دلم	این بار کشتی مین که مرا افتادست

شماره ۲۹: ماہی کہ بہ قد سرور وانم آمد

ماہی کہ بہ قد سرور وانم آمد دلکنگی او آفت جانم آمد
دلکنک چنان شد کہ اگر جہد کنم کرد دل او بر توانم آمد

شماره ۳۰: دل در غم تو غرقه خون جگر است

دل در غم تو غرقه خون جگر است	جانم متحیر و تتم یخبر است
در هر بن مویم ز تو صد نو حکم است	تا بنوشی تو یازد کاری دگر است